

مواجهه در (غیاب!)؛ اصول اساسی دیالوگ میان نظریه‌های ادبی نامتجانس

دکتر احمد رضی^۲

بهروز سلطانی^{*۱}

دکتر علیرضا نیکویی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۴/۱۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۶/۱۳

چکیده

چالش نظریه‌هراسی و نظریه‌باوری پس از دو دهه، نزد برخی وارد گفتمانی شده‌است که می‌توان از آن با نام «گفتمان انتقادی» مطالعات تطبیقی بوطیقای فارسی یاد کرد. این گفتمان، مطالعات تطبیقی ادبیات‌های نامتجانس فارسی و غرب را به چالش می‌کشد و می‌کوشد با نفی ماهوی و مبنایی این قسم پژوهش‌ها، موجودیت و ماهیت آنها را انکار کند. برخی از غربی‌ها به دیگر ادبیات‌ها به عنوان یک نیروی محرکه می‌نگرند که می‌تواند شکاف نظریه ادبی معاصر را پر کند. شرقی‌ها نیز این پژوهش‌ها را فرصتی برای کسب هویت ادبی- نظری از دست‌رفته و برگشت به گفتمان ادبی جهانی می‌دانند. هرچند گفتمان انتقادی به شیوه‌ای نامعتدل درصدد نفی پژوهش‌های تطبیقی نظری است ولی با این حال موارد موجهی نیز طرح می‌کند که توجه به آنها برای انجام چنین پژوهش‌هایی بایسته است و ضرورت تبیین یک دستورالعمل ویژه برای دیالوگ نظریه‌های ادبی نامتجانس را نشان می‌دهد. همسو با این هدف این پژوهش با رویکرد توصیفی- انتقادی، اصول اساسی دیالوگ نظریه‌های نامتجانس شأن‌کینگ را نقد و بسط می‌دهد. آنچه ایشان به عنوان چهار اصل اساسی دیالوگ - استقلال گفتمان، برابری گفتمان، ایضاح دوجانبه و اصل جست‌وجوی نقاط اشتراک با حفظ تمایز و مکمل‌های دوجانبه ناهمگونی میان نظریه‌های ادبی نامتجانس وضع می‌کند، دستورالعملی کاربردی است که بوطیقای تطبیقی را می‌تواند وارد مرحله تازه‌ای از دیالوگ سازد.

واژگان کلیدی: نظریه ادبی، بوطیقای تطبیقی، دیالوگ نظریه‌های نامتجانس.

* behrouz.soltani@yahoo.com

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان

۲. به ترتیب استاد و دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان

۱- مقدمه

نظریه‌های ادبی معاصر در حیات تکاملی‌شان از پارادایم‌های مختلفی متأثر بوده‌اند؛ پارادایم‌هایی مانند علوم طبیعی، انقلاب صنعتی، نظریه انتقادی، نظریه‌های اجتماعی و سیاسی بافت‌گرا و غیره. تکامل نظریه‌های ادبی در غرب، با چالش‌های فراوانی مواجه بوده‌است؛ چنانکه جریان‌هایی مانند «آنتی تئوری» و «جنگ نظریه‌ها» شکل گرفته‌است. در ایران نیز نزاع گفتمانی میان نظریه‌باوری و نظریه‌هراسی و امکان یا امتناع نظریه ادبی فارسی، وارد گفتمان انتقادی -بیشتر انتقادی- شده‌است که نه تنها کاربرستان‌شان را در متون فارسی نامتناسب می‌داند؛ بلکه گاهی پژوهش‌های تطبیقی میان نظریه‌های ادبی نامتجانس فارسی و غرب- را در پوششی آسیب‌شناسانه به دیده انکار می‌نگرد.

معدود هواداران سنتی و ایدئولوژیک این گفتمان، اغلب با هدف‌قراردادن مبنای تطبیق میان نظریه ادبی فارسی و غرب، ماهیت، روش و نتایج این پژوهش‌ها را به سُخره می‌گیرند. این چالش‌افکنی‌ها را هرچند باید از نوع فرانقد پنداشت، ولی واقعیت این است که سخنان تند و آتشین، کمتر حائز مؤلفه‌های یک نقد راستین است و بیش از آنکه دغدغه روش‌شناسانه و نظریه‌پردازانه داشته باشند، درصدد طعنه و نفی مبنا و ماهیت این دسته از پژوهش‌ها هستند. عمده تمرکز آنها بر این مطلب تأکید دارد که تشابه و چه بسا هر نوع تقدم و اثرگذاری نظری- تاریخی جانب فارسی این پژوهش‌ها ساده‌لوحانه و ساده‌انگارانه است، و این ادعاها پس از آشنایی با نظریه ادبی غرب با نوعی مطالعه تناظری مایل به از آن خودکردن مفاهیم نظریه ادبی غرب پدیدآمده‌اند و با ترفند ساده‌سازی، درصدد ضرب نوعی هویت جعلی‌اند؛ چراکه در زبان فارسی مصداقی از نظریه‌پردازی ادبی در مفهوم معاصر وجود ندارد؛ بنابراین این تطبیق‌ها مبتلا به بدفهمی و بدروشی‌اند. به نظر می‌رسد اینها تنها غرب را برخوردار از نظریه ادبی می‌دانند و داعیه آن از سوی دیگران را امری ناسیونالیستی و گفتمانی می‌پندارند. نوعی بدفهمی از مفهوم نظریه ادبی، فرایند نظریه‌پردازی و مفهوم مَضیق نظریه در تحلیل و تفسیر این گزارش‌ها مندرج است که بدون توجه به گفتمان تاریخی نظریه‌پردازی، نظریه‌پردازی را فرایندی نهادی، آکادمیک، معاصر و البته غربی می‌دانند و به دیالوگ در زمانی و هم‌زمانی نظریه ادبی و فرهنگ‌ها بی‌اعتنایند.

نظریه ادبی غرب حرکتی است که مستندات مکتوب آن از آتن باستان آغاز می‌شود و به غرب امروزی می‌رسد. نظریه ادبی فارسی نیز می‌باید از پایتخت‌های ادبی، علمی و فرهنگی ایران، در طی اعصار مختلف آغاز شود و به ادبیات و نظریه معاصر پیوند بخورد.

گفتمان انتقادی نظریه ادبی فارسی با نفی و نقد آثار پژوهشی نظریه‌محور و کاربست نظریه‌های ادبی غرب بر متون ادبی فارسی، مدعی‌اند که این کاربست‌ها ضمن ساده‌سازی تعمودی نظریه ادبی غرب، منجر به تقلیل و ازبین‌رفتن لذت ادبی می‌شود. برای این منظور ضمن تمثیل تخت پروکروستس، گاهی حتی «نظریه-بنیادی عمل نقد» را نیز منکر می‌شوند. مشکل اساسی این‌گونه اتهامات در این تصور نهفته است که کاربست یک نظریه ادبی روی یک متن به مثابه ماهیت‌شناسی، شناخت و ارزیابی کل متن است؛ درحالی‌که نه نظریه ادبی و نه کاربران نظریه چنین مدعایی ندارند.

در زمینه کشف و تفسیر ذخایر نظری و نظریه‌پردازانه باستانی و کلاسیک فارسی نیز اغلب با ناچیزانگاشتن آرشیو ادبی و نقدی موجود -نه مدون‌شده- نهایت ذهنیت‌شان به مقولاتی از بیان، بدیع، معانی، عروض و قافیه و پاره‌ای از تذکره‌ها و نقدهای بلاغی کلاسیک ختم می‌شود. هرچند اینها می‌توانند در فرمول‌بندی نظریه ادبی مؤثر واقع شوند؛ ولی توقف در آنها سوءفهمی بیش نیست و به‌سختی می‌توان آنها را در گفتمان هنجارهای نظری که اساس نظریه‌پردازی است، گنجانند. نقش روساختی، ابزاری و گزاره‌ای این مقولات، متفاوت از هنجارهای نظری مسلط بر ژرفای نظریه بومی است. مقطعی و متغیربودن این مفاهیم نقصی است که مانع قرارگرفتن آنها در ژرف‌ساخت نظریه ادبی می‌شود. هنجارهای نظری دارای ریشه‌های تاریخی و فرهنگی عمیق در زمانی و هم‌زمانی‌اند. بنابراین، «مقولات» مرده و «هنجارها» زنده و دیالوگ‌محورند.

هنجارهای نظری نظریه ادبی بومی، مفاهیم ریشه‌ای مانند چیستی و نحوه انتقال معنا و تأثیر بافت و زمینه و غیره در معناست که بنا به جزیره‌ای‌نبودن دانش در گذشته، تنها در متون نظری و ادبی حیات ندارد، بلکه می‌توانیم هنجارهای نظری مورد نیاز نظریه بومی را در حوزه‌های مجاور بیابیم، چنانکه در گذشته مباحث علم منطق به مدد دستور زبان آمد.

به این ترتیب، باور به امکان نظریه‌پردازی ادبی و کشف نظریه‌های باستانی و کلاسیک فارسی پیش‌فرض این نوشتار است و البته واضح است که مصادیق نظریه ادبی غرب و شرق، هر یک ماهیت متفاوت بخشی از ادبیات جهان را به ما نشان می‌دهد و بدون هر یک از آنها

ادبیات جهان، چیزی کم خواهد داشت. بنابراین دیالوگ تنها آینده نظریه ادبی است، اما نظریه‌های نامتجانس منشأ و خاستگاه تمدنی و فرهنگی متفاوتی دارند که دیالوگ را دشوار می‌سازد. ازین‌رو، ما نیاز به چارچوبی داریم که ضمن مطالعه تطبیقی نظریه‌های ادبی و ادبیات نامتجانس، شرایط و زمینه دیالوگ میان آنها را توصیف، مهیا و تنظیم سازد.

نظریه ادبی نامتجانس چیست؟ آنچه بیش از هر مؤلفه دیگری در اینجا منظور است، این است که ضمن تفاوت در تاریخ، زبان و فرهنگ، در نظریه‌های ادبی نامتجانس، اجزاء و مفاهیم متناسب و متناظر هر نظریه با نظریه دیگر فهم و کاربست یکسانی ندارد. برای مثال در نظریه ادبی شرقی، «فهم معنا» دقیقاً همان چیزی نیست که در نظریه ادبی غرب آمده‌است. بنابراین نظریه ادبی نامتجانس ضمن مفروض گرفتن تشابه و تجانس بر تغایر و تمایز مفاهیم مندرج در نظریه‌های ادبی توجه دارد. ازین‌رو، دیالوگ نظریه‌های ادبی نامتجانس یعنی دیالوگ سرشت، ترکیب و خصوصیات مفاهیم این نظریه‌ها. از دید نظری، ممکن است دو نظریه ادبی در کلیت خویش یا در معیارهای نظری، متجانس یا نامتجانس باشند ولی نکته قابل تأمل این است که این عدم‌تجانس همیشه میان نظریه‌های ادبی بومی و غیربومی نیست، بلکه می‌تواند در درون یک نظریه ادبی خاص نیز روی بدهد و حالت‌های مختلفی پدید آید. همانند تنوع اجزاء یا محصول یا نتیجه واحد از علل متفاوت. ناهمسانی نظریه‌های ادبی نامتجانس، می‌تواند ناشی از تفاوت و تنوع حالت‌ها، ترکیب‌پذیری یا ترکیب‌گریزی، توان توضیحی، غنای حافظه‌ای، تفاوت زمینه‌ای، تفاوت فرهنگی، تفاوت تاریخی، تفاوت مراتبی، تفاوت در عوامل پدیدآورنده، تفاوت مکانیسمی باشد.

هرچند فضای سیاسی-مذهبی، بر فضای شناختی و دیالوگ میان سامانه‌های نظری نامتجانس تأثیرگذار است، اما می‌توان با فاصله‌گیری از رویکردهای صرفاً سیاسی-مذهبی و اتخاذ رویکردهای فرهنگی و تمرکز بر تفاوت‌ها و تمایزهای سرشتی و تلاش برای فهم آنها نوعی دیالوگ سازنده ترتیب داد.

از پژوهش‌هایی که در حوزه دیالوگ نظریه‌های نامتجانس به چاپ رسیده‌است مقاله‌ای است با عنوان «گفتمان نظریه ادبی چینی و دیالوگ میان نظریه ادبی غرب و نظریه ادبی چین». نویسنده این تحقیق، پژوهشگر و نظریه‌پرداز ۶۵ ساله چینی، شان کینگ^۱ از دانشگاه سیچوان است که تحقیقات متعددی در زمینه نظریه ادبی بومی و ادبیات و بوطیقای تطبیقی دارد. از آنجا

1. Shunqing

که مشکل طرح شده در این پژوهش -دیالوگ میان نظریه‌های نامتجانس و بوطیقای تطبیقی- مشکل گفتمان مطالعات ادبی ما نیز است، این نوشتار درصدد است تا ضمن معرفی و انتقال اصول اساسی دیالوگ نظریه‌های نامتجانس، به نقد و بسط آن بپردازد و دستورالعمل نسبتاً منسجمی برای این قبیل مطالعات در زبان فارسی فراهم کند.

۱-۱- پیشینه پژوهش

طی دهه گذشته پژوهشگران زیادی در شرق و غرب به اهمیت دیالوگ میان ادبیات‌های نامتجانس پی برده‌اند. آرون بال^۱ در کتاب *دیالوگ تمدن‌ها در تولد علم مدرن* با به‌چالش کشیدن مفهوم اروپامحوری در تاریخ، نقش برجسته دیالوگ تمدن‌های چینی، هندی، عربی و مصر باستان را در تولد علم مدرن نشان می‌دهد. فرد دالمایر^۲ هم در کتاب *دیالوگ تمدن‌ها: برخی صداها* نمونه با طرح سؤالات اساسی ابن رشد، گوته، حافظ، سروش، گادامر و مهاتما گاندی را به عنوان الگوهای برجسته دیالوگ میان تمدن‌ها می‌داند. اما مرتبط‌ترین پژوهش به مسأله حاضر، رساله شآن کینگ (1995) است که تعدادی از رویه‌های اصلی دیالوگ نظریه ادبی غرب و نظریه چینی را آورده و پژوهش شآن کینگ^۳ و ژی^۴ (2003a) نیز دو اصل و چهار روش را برای هدایت و پژوهش در این زمینه طرح کرده و گو^۵ (2002) نیز روی الگوهای ترکیبی میان نظریه‌های نامتجانس تمرکز کرده است. برخی نیز بوطیقای تطبیقی را بررسی کرده‌اند، از جمله ارل ماینر^۶ (1990) در «بوطیقای تطبیقی: نوشتاری میان فرهنگی درباره نظریه‌های ادبی»؛ کای^۷ در «پیکربندی بوطیقای تطبیقی: سه رویکرد نسبت به نقد ادبی غربی و چینی»؛ نینگ وانگ^۸ (2014) در «ارل ماینر؛ بوطیقای تطبیقی و نظریه‌پردازی بوطیقای جهانی»؛ میرزا بابازاده و دیگران (2015) در «بوطیقای تطبیقی معاصر: بدون خاورمیانه جهانی نیست» و مقاله پاندا^۹ (2000) با عنوان «هستی‌شناسی ادبی هند و غرب: مطالعه‌ای در بوطیقای تطبیقی».

1. Bala
2. Dallmayr
3. Cao
4. Zhi
5. Gu
6. Miner
7. Zong-qi Cai
8. Wang
9. Panda

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

برخی پژوهش‌های نسبتاً مرتبط دیگری نیز وجود دارد که در ادامه پاره‌ای از آنها فهرست می‌شود. دسته‌ای که به مسأله آموزش آکادمیک نقد و نظریه ادبی و وجه کاربستی و عملی نظریه‌ها توجه داشته‌اند؛ از جمله چارلز سستره^۱ (1918) در «روشی فرانسوی برای آموزش نقد ادبی»؛ گرشوم مایرز^۲ (1994) در مقاله «در مورد آموزش نظریه ادبی»؛ پاینده (2009) در «آموزش نقد ادبی به دانشجویان ایرانی؛ برخی موانع فرهنگی»؛ ایان بارناد^۳ (2010) در «دشواری‌های آموزش ادبیات غیرغربی در ایالات متحده» و جین متیسین^۴ (2012) در «نظریه ادبی در سطح تحصیلات تکمیلی: نقش و چالش‌های آن». بعضی دیگر امکان آمیزش نظریه‌های بومی و غیربومی را بررسی کرده‌اند از جمله جی. وای. لیو^۵ (1977) در «به سوی ترکیب نظریه‌های ادبی چین و غرب». عده‌ای هم به مسأله انتقال و واردات دانش و نظریه‌ها از منظرهای مختلف پرداخته‌اند. مانند ادوارد سعید^۶ (1983) در «سفر نظریه»؛ رابرت جی. هاوالت (2010) در «نوآوری و انتقال دانش»؛ و مجموعه مقالات ارزشمند گووشکا^۷ و پیوتروفسکی^۸ (2016).

در زبان فارسی، هرچند پژوهش مبتکرانه و مستقیمی درباره مطالعات بوطیقای تطبیقی و دیالوگ ادبیات‌ها و نظریه‌های نامتجانس منتشر نشده‌است؛ ولی کم‌وبیش برخی متون دغدغه‌های مرتبطی را در حوزه نقد و نظریه ادبی داشته‌اند که البته در پوشش آسیب‌شناسانه، گاهی خلاف چینی‌ها و هندی‌ها حرکت کرده‌اند^(۱).

از این‌رو و با توجه به مشکل دیالوگ نظریه‌های ادبی نامتجانس و آینده نظریه ادبی، این نوشتار با رویکرد توصیفی-انتقادی ضمن معرفی و انتقال اصول اساسی دیالوگ نظریه‌های ادبی نامتجانس‌شان کینگ، به بسط و نقد مقاله ایشان می‌پردازد و با بررسی دقیق‌تر مسأله در نمای بومی به شکلی نظام‌مندتر آن را ارائه می‌دهد. برای تحقق این نظام، این نوشتار برای نظریه ادبی شرق و غرب قائل به گفتمان و نگاه گفتمانی مستقل است که ناگزیر اصولی بنیادین و رفتاری را بر این دیالوگ گفتمانی طرح می‌کند که متناسب با مشارکان گفتمان و

1. Cestre
2. Gershom Myers
3. Barnard
4. Mattisson
5. JAMES J. Y. LIU
6. Said
7. Gorzka
8. Piotrowski

قصد راستین دیالوگ است. باور به وجود گفتمان‌های متعدد در حوزه ادبیات جهانی و نظریه ادبی، منطبق با این اصل موضوعه است که فرایند تکوین نظریه ادبی نه در «نزاع گفتمانی» بلکه در «دیالوگ گفتمانی» نهفته است. بنابراین برخلاف کشمکش گفتمانی مطرح در نظریه لاکلائو و موفه، با توجه به اقتضای نظریه ادبی جهانی، ما دیالوگ گفتمانی را در مرکز قرار داده‌ایم. شأن کینگ دیالوگ گفتمانی میان نظریه ادبی شرق و غرب در دو صورت ماکرو و میکرو تبیین می‌کند (3 : Shunqing, 2008). سطح ماکرو، شامل اصول اساسی ارتباط میان نظریه‌های ادبیات نامتجانس است. از جمله نظریه گفتمان، سیستم گفتمان، حس گفتمان، روش اندیشه فرهنگی، قواعد گفتمانی و غیره. در جزئیات این سطح، اصل استقلال گفتمان، اصل برابری گفتمان، اصل تفسیر دوجانبه و اصل جستجوی معیارهای مشترک با حفظ تفاوت‌ها وجود دارد که البته اصول دیگری می‌تواند از دل اینها و سایر پژوهش‌ها استخراج و اضافه گردد. سطح میکرو، به رویکردها و حالت‌های اصلی و اولیه شیوه‌های ارتباط میان نظریه‌های ادبی نامتجانس اشاره دارد که در نوشتاری دیگر مورد بحث قرار خواهد گرفت.

۲- اجزای اصلی دیالوگ نظریه‌های ادبی نامتجانس

اگرچه از نظر روش‌شناسی، بحث تعاریف بر دیگر مباحث تقدم طرح دارد، شأن کینگ در این زمینه بحث نمی‌کند؛ ولی از آنجا که این نوشتار به نوعی فتح باب این بحث در فارسی است؛ بنا بر اولویت و محدودیت فضای مقاله، اجزای اصلی دیالوگ نظریه‌های نامتجانس را بازتعریف و تبیین می‌کنیم، به‌ویژه مفهوم نظریه، نظریه بومی، هدف و ابزار دیالوگ. بخشی از اختلاف دیدگاه‌ها در موضوع دیالوگ نظریه‌های نامتجانس، به تفاوت فهم و تحدید و تداخل تعریف صاحب‌نظران از این مفاهیم برمی‌گردد؛ چراکه تجربه تعریفی بشر نشان می‌دهد که رسیدن به تعریفی جامع و مانع، منطبق با معیارهای تعریف منطقی، با توجه به موضوع مطالعه به‌ویژه در حوزه علوم انسانی چندان سهل‌الوصول نیست و به‌راحتی می‌توان ادعای تعدد تعریف به تعداد صاحب‌نظران را پذیرفت؛ اما از لحاظ نظری، شرط اصلی دیالوگ داشتن چارچوب هماهنگ و تعاریف پایه واحد است، که به نظر می‌رسد بیان وجه افتراق و تمایز این مفاهیم در نیل به این مقصود راهگشا تر باشد. دلیل این تفاوت و تنوع تعریفی در خصوص این مفاهیم را می‌توان در عوامل زیر خلاصه کرد:

۱- گستره تاریخی، فرهنگی و زبانی عظیم و پیچیده این مفاهیم که احاطه همه‌جانبه را ناممکن می‌نماید.

۲- اختلاف و تنوع گفتمان‌ها و پارادایم‌هایی که معرفان در آن تنفس می‌کنند.
 ۳- اختلاف و تنوع مصداقی و عینی درون‌زبانی و برون‌زبانی این مفاهیم که تطابق آنها را با حوزه انتزاعی و تعریفی این مفاهیم به چالش می‌کشد.
 به هر ترتیب فارغ از تکرر تعریفی این عناصر که هر یک به نحوی گوشه‌ای از ماهیت ادبیات و نظریه ادبی جهانی را به ما نشان می‌دهد، رسیدن به یک اتفاق نظر تعریفی از بایسته‌های دیالوگ است.

۲-۱- نظریه ادبی

از نقاط عزیمتی که می‌توان فهمی نسبی از موقعیت و موجودیت دیگر نظریه‌ها در گفتمان نظریه ادبی حاصل کرد، توجه به معادل‌گزینی دیگر ادبیات‌ها و زبان‌ها برای واژه تئوری است. در معادل‌گزینی مدخل تئوری و تعریف فرهنگ‌های فارسی دو نکته به‌روشنی قابل استنباط است؛ نخست استیلای پارادایم غربی مفهوم تئوری در زبان علمی؛ و دیگر، نابسندگی معادل‌های عربی و فارسی برای تئوری در ذهن فرهنگ‌نگاران. بجز زبان‌هایی که هم‌خانواده با زبان فرانسوی و انگلیسی‌اند، معدود زبان‌هایی از قبیل چینی ماندارین، هندی، مجارستانی، ایسلندی، ژاپنی، کره‌ای، مائوری، مغولی، تاگالوک، تایلندی و ویتنامی معادل‌هایی برای تئوری دارند که ریشه در زبان‌شان دارد^(۲). مابقی همه معادل آوایی تئوری فرانسوی یا تئوری انگلیسی را یا به عنوان تنها معادل مناسب یا یکی از معادل‌ها انتخاب کرده‌اند. بعد از این دو کلمه - تئوری و تئوری- اصطلاح «نظریه» بیشترین معادل‌گزینی را در زبان‌های دیگر داشته‌است. این گروه از زبان‌ها علاوه بر فارسی و عربی عبارتند از: آذربایجانی، پشتو، تاجیکی، ترکی، اردو، اویغوری و ازبکی^(۳).

معادل‌گزینی‌های اصطلاح تئوری به اندازه کافی نشانگر هژمونی گفتمان تئوری غربی‌است؛ چراکه دیگر تمدن‌ها نظیر چینی و هندی طی قرون متأخر تحت تأثیر استعمار و استثمار دچار زبان‌پریشی فرهنگی بوده‌اند و طی دو دهه اخیر است که این تمدن‌ها به بازیابی هویت ادبی و نظری از دست‌رفته‌شان برآمده‌اند. بنابراین انتظار ظهور «تئوری» مشابه غرب در دیگر زبان‌ها چندان منطبق با منطق توسعه فرهنگی و آگاهی فرهنگی نیست.

اگر تعاریف نظریه را در علوم تجربی، انسانی و اجتماعی، در قیاس با تک‌تک رشته‌ها در نظر بیاوریم خواهیم دید که از گوناگونی فراوانی برخوردار است؛ به‌طوری که چه‌بسا به این نتیجه برسیم که تعریف منطقی جامع و مانع از نظریه ممکن نیست و ناگزیر باید به وصف

تعریف شود. بنابراین، نظریه نه تنها امری موضوعی و رشته‌ای است بلکه تاریخی و فرهنگی نیز است. بنابراین در حوزه‌ها و دوره‌های تاریخی- فرهنگی مختلف، شاهد وصف‌های مختلفی از نظریه‌ایم که می‌باید متناسب با آن نمود، به وصف تعریف شود. از این‌رو برای اینکه در دیالوگ نظریه ادبی بمانیم، در قیاس با فهم رایج نظریه و سلطه مؤلفه‌های نظریه علمی، برای نظریه ادبی و مصادیق آن حداقل سه سطح را در نظر می‌گیریم: الف- مفهوم منطقی- علمی نظریه؛ ب- مفهوم مضیق نظریه، ج- مفهوم موسع نظریه. با توسل به این سه سطح نمودی نظریه به‌راحتی می‌توان از گفتمان امتناع نظریه ادبی فارسی و سلطه مفهوم معاصر نظریه بیرون شد، و فضایی برای دیالوگ یافت.

۲-۲- نظریه ادبی بومی و غیربومی

علی‌رغم تشدّد آراء درباره مفهوم بومی، مهم‌ترین خصوصیت نظریه ادبی بومی، تراوش درون-فلسفی- ادبی آن است؛ یعنی چنین نظریاتی طی دوره‌های تاریخی مختلف، با توجه به نیازها و مواجهه با آثار ادبی و توسعه علوم مجاور شکل گرفته و تصحیح و تنظیم شده‌اند. بنابراین تناسب و سازگاری و پویایی بیشتری با متون ادبی یک بوم دارد. البته نظریه بومی به‌هیچ‌وجه مُنافی تأثیرپذیری از دیگر نظریه‌ها و متضاد و متقابل با نظریه‌های غیربومی نیست؛ بلکه بحث «تمایز» مد نظر است و همسانی‌ها و هم‌مسیری‌ها کاملاً منطبق با ماهیت عمومی- ادبی، نظریه ادبی و ادبیات است. بنابراین رویکرد منتخب در مواجهه با ادبیات، تلفیق و ترکیب نظریه بومی با غیربومی برای فهم ماهیت و حقیقت اثر ادبی است، پس مفهوم نامتجانس در این نوشتار به نوعی مترادف با متمایز است تا دیگر معانی شبکه‌ای این مفهوم. از این‌رو، نظریه ادبی بومی، نظریه‌ای است که در یک بوم ادبی در مواجهه با متون ادبی بومی برای فهم ادبیات بومی خلق شده‌است و تأثیر متقابل نظریه ادبی، آثار ادبی، آفرینشگری ادبی و نقد ادبی بومی را نسبت به هم نشان می‌دهد.

۲-۳- هدف دیالوگ نظریه‌های ادبی نامتجانس

تلاش دیالوگ نظریه‌های نامتجانس، ایجاد فضایی است که در آن نظریه‌های نامتجانس بتوانند، به جریان آزاد معنا دست یابند و پس‌زمینه نظری- فلسفی، ماهیت نظری، پیش‌فرض‌ها و اصول موضوعه نظریه‌های نامتجانس خود و دیگری را کشف و ترکیب کنند و توسعه دهند. دیالوگ میان ادبیات‌های نامتجانس می‌تواند مشتمل بر چند هدف باشد: تأثیر بر جریان

آفرینشگری ادبی و تبلیغ و معرفی نظریه‌های ادبی نامتجانس، اخذ و الهام از نظریه‌های ادبی نامتجانس؛ پیش‌برد نظریه ادبی، تبادل دانش نظری و مبادله و ترجمه آثار ادبی و نظری. ولی با توجه به پتانسیل خلاقیتی‌ای که درون دیالوگ مندرج است، شاید بتوان مهم‌ترین هدف دیالوگ نظریه‌ای ادبی نامتجانس را رسیدن به نظریه ادبی جهانی -البته نه الزاماً صورتی واحد از نظریه و ادغام و ترکیب آنها- دانست؛ چراکه دیالوگ روی کل سامانه معرفتی و نظری نظریه ادبی تأثیر می‌گذارد و آنها را هماهنگ و هم‌نوا می‌سازد و توان توسعه‌بخشی و هم‌افزایی دارد، بنابراین حداقل تأثیر دیالوگ بر گفتمان حاضر نظریه ادبی گذر از مونولوگ نظریه ادبی غرب و رسیدن به دیالوگ است که به پذیرش پلورالیسم در نظریه ادبی منجر خواهد شد.

۲-۴- ابزار دیالوگ

در ساده‌ترین نگاه، «نظریه ادبی» تنها ابزار دیالوگ نظریه‌های ادبی نامتجانس است، اما مشارکان و حوزه «دیالوگ میان نظریه‌های ادبی نامتجانس» منحصر در پژوهش‌های تطبیقی و به‌ویژه بوطیقای تطبیقی نمی‌شود. هر چیزی که بتواند میان دو یا چند نظریه نامتجانس ادبی ارتباط برقرار نماید، ابزار و موضوعی برای دیالوگ تلقی می‌گردد. در این دیدگاه حتی آثار ادبی نامتجانس، مشارک بایسته مطالعه بررسی تطبیقی‌اند. اما ابزار حقیقی چنین دیالوگی چیست؟ به نظر می‌رسد اندیشه و بیان انتقادی و انتقادپذیری ابزار لازم برای دیالوگ باشند؛ ولی بدون شک کافی نیست. تفکر انتقادی، موجب می‌شود که نظریه ادبی دچار زبان‌پریشی نشود؛ چراکه تفکر انتقادی مبتنی بر استدلال و خوداندیشی ژرف و گریز از مونولوگ است.

۳- اصول اساسی برای گفتگوی میان نظریه‌های ادبی نامتجانس

به باور بسیاری از پژوهشگران، نظریه ادبی غرب در دوران معاصر مبتلا به تک‌گویی است (Vide. Sun, 2001 & Shunqing and Yu, 2003b: 91 & Shunqing, 2008: 10, 13) که موجب شده شکاف‌های نظری و کاربردی قابل توجهی در آن به وجود آید و تنها راه برون‌رفت، اتخاذ رویکرد دیالوگ‌مدار با دیگر فرهنگ‌ها و تمدن‌هاست؛ رویکردی که پیشینه آن به گزارش‌های افلاطون از مکالمات حقیقت‌جویی سقراط می‌رسد (Vide. Zappen, 2004) و امروزه در حوزه‌هایی مانند فلسفه، بلاغت، روانشناسی و ارتباطات از آن بحث می‌شود (2002 Vide. Womack, 2011; Kent & Taylor,

از نظر افلاطون دیالوگ، یعنی پرسیدن و پاسخ گفتن و توانایی دادن تعریف یک چیز به دیگری و گرفتن تعریف درستی از او، تنها شیوه رسیدن به زیبایی مطلق و وقوف به حقیقت (افلاطون، ۱۳۸۰: ۲/۵۳۲) بود. فلاسفه و بلاغیون، دیالوگ را به مثابه یکی از اخلاقی‌ترین اشکال ارتباطات دانسته و از ابزارهای جداسازی حقیقت از کذب گفته‌اند. در روابط عمومی، دیالوگ به مثابه «ارتباط با عموم مردم در مورد مسائل» فهم می‌شود که در اثر یک چرخش نظری به مدیریت ارتباطات میل می‌کند (Grunig & Hunt, 1984) و ارتباطات را به عنوان ابزار روابط معرفی می‌کند (Vide. Botan, 1992). مفهومی که از دیالوگ در این نوشتار مد نظر است، بیش از آنکه مبتنی و متعهد به آراء متفکرانی مانند هامان، کی‌یر کگارد، میخائیل باختین، پائولو فرایر، مارتین بوبر و دیوید بوهم باشد، بیشتر مبتنی بر ضرورت‌های مطالعات تطبیقی، تجربه و پژوهش‌هایی است که در حوزه بوطیقای تطبیقی در فضای گفتمانی خارج از غرب انجام شده‌است.

۳-۱- اصل استقلال گفتمان

گرماس در نشانه‌شناسی گفتمانی «اصل استقلال گفتمان» را طرح کرد و گفتمان را به مثابه یک کلیت معنادار از جهان زندگی دانست. بنا به آینده مورد انتظار نظریه ادبی، می‌توان ضمن عبور از گرماس، به نوعی پدیدارشناسی گفتمان مبتنی بر دیالوگ دست یافت که سازنده گفتمان دیگری به نام نظریه ادبی جهانی است. شآن کینگ (2003a) عیناً «اصل استقلال گفتمان» را در رساله‌اش آورده‌است و مجدداً در چند تحقیق دیگر و به ویژه کتاب تنوع نظریه‌های ادبیات تطبیقی (2014: 248) طرح کرده‌است و معتقد است که ارتباط میان نظریه‌های ادبی نامتجانس مسأله زبان نیست بلکه مسأله «گفتمان» است. «گفتمان» به زبان یا گفتار در معنای عام اشاره ندارد، بلکه به اصول ساختار معنای فرهنگی با همراهی نظریه تحلیل گفتمان تأکید دارد (Shunqing, 2008: 3-4). این اصول، اندیشه، بیان، ارتباطات اصیل کدگذاری شده یک سنت فرهنگی خاص، تاریخ اجتماعی و پیشینه فرهنگی را شامل می‌شود. شآن کینگ می‌گوید برای ارتباط میان نظریه‌های ادبی نامتجانس، دیالوگ دوطرفه اهمیت زیادی دارد. بنابراین می‌باید اصول اساسی مشترک دو طرف را تنظیم کرد. او می‌افزاید که مطمئناً برای ساخت چنین گفتمان دوجانبه‌ای - که البته، فرایندی پیچیده است - می‌باید به پاک‌سازی نظام فرهنگی شخصی، ترجمه و معرفی اصطلاحات، بحث در مورد زمینه‌های مختلف فرهنگی و اجتماعی و غیره پرداخت (Ibid: 4). آنچه در اینجا می‌بایست به‌وضوح مقدم

بر بحث اصل استقلال گفتمان به منظور برقراری دیالوگ گفتمانی و گفتمان مشترک مورد بحث قرار می‌گرفت، ضرورت ایجاد دال کانونی هویت نظری و «نظام خود-گفتمان بومی» به‌مثابه یکی از طرفین دیالوگ است. بنابراین، دیگر ادبیات‌ها، می‌باید ضمن پذیرش سایر نظریه‌ها، در شکل‌گیری گفتمان نظریشان اهتمام بورزند و با تکیه بر نبوغ نظریه‌پردازانه، ادبیات، تاریخ و فرهنگشان آن را صورت گفتمانی ببخشند.

از منظر تبارشناسی فوکو، مفاهیمی مانند گسست و هم‌بودگی گفتمان‌ها، می‌تواند تعیین و استقلال گفتمان نظریه ادبی بومی را بکاهد و فضایی را برای دیالوگ فراهم سازد؛ اما تعیین میزان این استقلال مورد غفلت واقع شده‌است. تصور قطعیت در استقلال گفتمان نظریه ادبی شرق یا غرب، زمینه‌ساز برتری‌جویی و سلطه گفتمان مسلط خواهد شد، درحالی‌که نسبت اصل استقلال، دیالوگ‌محورتر است. از آن گذشته، نکته خیلی مهم در دیالوگ مبتنی بر این اصل این است که مفهوم استقلال، ناظر بر موضوع دیالوگ است. به بیان دقیق‌تر، در موضوعات مشترک، متشابه و متجانس نسبت و در تمایزها قطعیت مفروض است.

از این‌رو، «تعیین حدود گفتمان» نسبت به «اصل استقلال گفتمان» مهم است. با توجه به رویش مدرن مفهوم ملت و از سوی دیگر، تجربه و حافظه تاریخی، اجتماعی و فرهنگی شرق در خصوص استعمار و استثمار، چگونه می‌توان آغاز و پایان مرز یک گفتمان را معین کرد و از تنش‌های مخرب در امان ماند؟ مثلاً تعیین مرز گفتمانی نظریه ادبی فارسی، عربی و ترکی از همدیگر به‌هیچ‌وجه ساده نیست. بار ایدئولوژیکی مخرب این اصل، می‌تواند منجر به نوعی استبداد نظریه ادبی بومی بشود و دیالوگ را ساقط کند. برای تحقق دیالوگ راستین، مهم است که پیوسته به یاد آورد که منظور از «اصل استقلال گفتمان نظریه ادبی بومی»، رهایی از تک‌گویی نظریه ادبی غرب و محدودیت‌های نظریه ادبی بومی و امکان بهره‌مندی از نظریه‌های ادبی متنوع غربی و شرقی است، چنانچه این امر منجر به سلطه و استبداد نظریه ادبی بومی بشود - چنانکه بعضاً در گفتمان علوم انسانی وطنی شاهدیم - و به‌مثابه نظریه‌ای توتالیت‌ر عمل کند، نقض غرض خواهد بود. بنابراین، اصل استقلال باید بتواند توان و بُرد نظریه ادبی معاصر و بومی را افزایش دهد و نباید منجر به انزوا و انزواطلبی شود. همچنین این اصل مستعد ایدئولوژی دیگری‌سازی و بیگانه‌سازی - منع کاربستی نظریه‌های غیربومی - و توهم نظریه‌پردازی است، که می‌باید از آن احتراز کرد.

۳-۲- اصل برابری گفتمان

برابری گفتمان، اصلی‌ست که با تبعیض و ایجاد طبقه نظری مقابله می‌کند و فرصت‌ها و تعهدات برابری را حین دیالوگ نظریه‌های ادبی ناهمگن فراهم می‌سازد. براساس رویکرد هستی‌شناسانه فلسفه جان لاک می‌توان تصور کرد نظریه‌های ادبی نامتجانس آغاز و هستی و سرشت مشابهی دارند و ناهمگنی‌ها ناشی از تفاوت‌های معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه است، بنابراین نوعی برابری و تمایز میان نظریه‌های ادبی نامتجانس وجود دارد. ذکر این نکته مهم است که طرفداری از اصل برابری دیالوگ میان نظریه ادبی غرب و غیرغرب، ناشی از تجربه و استدلال پسااستعماری متأثر از احساسات و عواطف ملی و شخصی نیست، بلکه دیالوگ برابر میان نظریه ادبی غیرغربی و نظریه ادبی غربی براساس تصدیق «نامتجانس بودن» نظریه‌های ادبی است. از این‌رو، لفظ «برابر» در این اصل، مؤید «ماهیت و سرشت برابر» نظریه‌های نامتجانس نیست؛ بلکه رساننده برابری در دیالوگ بنا به برابری در «جنس نظری» است. ارتباط این اصل، با اصل استقلال گفتمان بسیار حیاتی است چراکه به موجب اصل استقلال گفتمان هر نظریه‌ای مستقل خواهد بود و این واقعیت که نظریه ادبی غرب از سلطه و برتری برخوردار است، ممکن است تلاش‌های هویت‌طلبانه و استقلال‌طلبانه دیگر نظریه‌ها را شورش نظری و هژمون‌برانداز قلمداد کند و مکانیسم‌های سرکوب و مقابله را فعال کند، اما وضع و پذیرش دوسویه این اصل تضمینی برای برقراری دیالوگ است.

شان‌کینگ معتقد است رسیدن به برابری واقعی در ارتباط میان نظریه‌های ادبی نامتجانس بسیار دشوار است، رهاکردن یا نادیده گرفتن این اصل، محکوم به هژمونی فرهنگ برتر می‌شود (Shunqing, 2008: 4). بنابراین هر نوع غرب‌گرایی نظری سخت یا نرم، مبتنی بر خودزنی فرهنگی و علاقه‌مند به جایگزین کردن، ناشی از هژمونی نامرئی نظریه‌های ادبی غربی است. بر این اساس می‌توان ایده نظریه ادبی جهانی را که از غرب نشأت گرفته است، به نوعی به خودویرانگری هژمونی نظریه ادبی غرب تفسیر کرد؛ چراکه هژمونی‌ها در صورت ازدست‌دادن تفوق و برتری بیرونی خودشان به خودویرانگری درونی گرایش پیدا می‌کنند (نک. مک‌لین، ۱۳۸۷: ۴۴۰). شان‌کینگ برای تبیین اصل برابری از این نمونه تاریخی یاد می‌کند که در ارتباطات میان فرهنگی چین و غرب در قرن بیستم، با غفلت از اصل برابری، زمانی که چینی‌ها در حال جذب نظریه‌های ادبی جدید جهان خارج بودند، به خوداندیشی دردناکی رسیدند، که باعث شد فرهنگ چینی یا نظریه ادبی چینی دچار «زبان‌پریشی» بشود و در مواجهه با برخورد فرهنگی دراماتیک، ایدئولوژی‌های متفاوتی نسبت به غرب نشان بدهد

(Shunqing, 2008 : 4). وی همچنین می‌افزاید تقریباً تمام نظریه‌های ادبی غرب از افلاطون تا ارسطو، مدرنیسم و پست‌مدرنیسم در نظام‌های غیر غربی شناخته شده‌اند، درحالی‌که دیالوگ و به‌ویژه اصل برابری گفتمان را نادیده گرفته‌اند. در نتیجه، غالب ادبیات‌های نامتجانس با جذب گفتمان نظری خارجی، گفتمان نظری داخلی‌شان را فراموش کرده‌اند و به‌جای غنی‌سازی گفتمان بومی با کاربست نظریه خارجی، در خودشان پیوند زده و کاملاً جایگزین کرده‌اند و در این میان شیوه اندیشه، بیان، مقوله‌های نظری و رویکردهای اساسی‌شان را از دست داده‌اند، و رفته‌رفته تأیید مفهوم ملت برایشان دشوار خواهد شد. در دهه اخیر برخی ادبیات‌های غیرغربی نظیر چین، ژاپن، هند و ترکیه نسبت به ابتلای به «زبان‌پریشی» فرهنگی آگاه شدند و برای بهبود و بازگشت به گفتمان نظریه ادبی کوشیده‌اند. «زبان‌پریشی» چه به معنای از دست‌دادن گفتمان بومی ملی باشد یا نشانگر تغییر شاخه دانش، ناشی از بی‌تفاوتی یا از دست‌دادن حس برابری در برخورد میان فرهنگی و دیالوگ است. تجربه تاریخی نشان می‌دهد که پیش‌شرط دیالوگ مؤثر بین نظریه‌های ادبی نامتجانس، پیروی از اصل برابری گفتمان است. در غیر این صورت «دیالوگ» می‌تواند به «مونولوگ» و افق نابرابری تبدیل شود (Ibid: 4-5). شایگان از جمله کسانی است که بروز این مسأله را در ایران گوشزد کرده‌است: «ایرانی‌ها در عصر کنونی در پی پیروی از مکتب‌های غربی، فرهنگ خویش را گم کرده‌اند. اما باید به آن نقطه آفریننده هنر و خلاقیت که پس از هر بحران به آن رجوع می‌کردند، بازگردند در این صورت است که به قول حافظ، می‌توانند فلک را سقف بشکافند و طرحی نو در اندازند (۱۳۸۱: ۲۰۲).

تأکید بر غنی‌سازی و تقویت گفتمان بومی نظریه ادبی، سوبیه افراطی و تفریطی دارد که امروزه با اصطلاح «بومی‌سازی نظریه ادبی» در محافل دانشگاهی رواج یافته‌است و عموماً و چه بسا عمداً با «نظریه‌پردازی ادبی» خلط می‌شود. در کاربست نظریه غربی در متون بومی و تناسب یا عدم تناسب آن مهم است که بدانیم اول اینکه منتقد می‌باید مجهز به تفکر و ابزار انتقادی باشد؛ ثانیاً، وظیفه منتقد ادبی تنها تطبیق نظریه با متن بومی و استخراج شواهد تأییدکننده نظریه نیست و هر منتقدی در کنار نقد و ارزیابی اثر، می‌باید به‌مثابه یکی از مفسران و منتقدان نظریه ادبی ظاهر بشود.

۳-۳- اصل ایضاح دوجانبه

از اصول مهم دیالوگ گفتمانی «اصل ایضاح دوجانبه» است. این اصل، برای کنار گذاشتن تمام تفسیرها و پیش فرض‌های یک‌جانبه، جزم‌انگاران، اقتدارگرایانه، آوانگاردانگاران و نخبه‌گرایانه در هر گونه دیالوگ گفتمانی است که بتواند منجر به نزاع، برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی گفتمانی بشود. هدف این اصل تنها ایضاح دوجانبه اشتراکات نیست، و حتی نگاه صرفاً ابزارگرایانه را نمی‌پسندد؛ بلکه روی فهم و ایضاح تفاوت‌ها و تمایزها و مسئولیت ایضاح دوجانبه طرفین تأکید دارد. تنها در این صورت، می‌توان به آینده مفصل‌بندی دیالوگ گفتمان‌های نامتجانس ادبی، به مثابه گفتمان ادبی جهانی تئوریزه‌شده و جان‌نشین گفتمانی برای نظریه ادبی معاصر امیدوار بود. شآن‌کینگ معتقد است «مطالعه ایضاحی» که رسماً توسط پژوهشگران تایوانی گوتی‌ین هنگ^۱ و چن هویی‌هووا^۲ در ۱۹۷۶ طرح شد، منطبق با «ایضاح یک‌جانبه» بود و پیش از آن، مطالعه ایضاحی به مثابه یک رویکرد در مطالعات پژوهشگران چینی مانند ونگ گوآوی^۳، وو می^۴ و ژو گوان‌چن^۵ به کار رفته‌است. در ۱۹۹۲ دو وی^۶ مجدداً این مفهوم را طرح کرد و درباره آن نوشت «کانون مطالعه ایضاحی درک ادبی متقابل و میان‌فرهنگی» است. سپس در ۱۹۹۵ شآن‌کینگ، در رساله‌اش از «مطالعه ایضاحی» به عنوان یکی از پنج روش‌شناسی اصلی مکتب چینی نام برد. اما برای نخستین بار، چن دان^۷ و لُو شیانگ‌یو^۸ (1988) «ایضاح دوجانبه» را در کتاب *بررسی اجمالی ادبیات تطبیقی بسط دادند و نوشتند* «ایضاح به‌هیچ‌وجه، مطالعه یک‌جانبه نیست، بلکه یک شیوه دوجانبه یا متقابل است. این باور که تنها نظریه ادبی ملتی خاص توان ایضاح دیگری را دارد و باور افراطی‌تر مبنی بر اثرگذاری ادبیات یک ملت خاص بر ادبیات دیگر -درحالی‌که هرگز از ادبیات سایر ملل تأثیر نپذیرفته‌است- از نظر نظری قابل دفاع نیست» (Shunqing, 2008 : 5-6). دیگر پژوهشگران چینی مفاهیم دیگری نظیر شناخت متقابل، تصدیق متقابل، متممیت را که به مفهوم «ایضاح دوجانبه» نزدیک است، مطرح کرده‌اند (Vide. Yue, 2016: 90). آنچه

1. Gu Tianhong
2. Chen Huihua
3. Wang Guowei
4. Wu Mi
5. Zhu Guangqian
6. Du Wei
7. Chen Dun
8. Liu Xiangyu

شان کینگ از ایضاح دوجانبه اراده می‌کند این است که در دیالوگ گفت‌وگوهای نامتجانس، به منظور ایجاد گفت‌وگو ادبی تازه، تنها جذب نظریه‌های ادبی غیربومی کافی نیست؛ بلکه ایضاح و تفسیر ادبیات و نظریه‌های سایر ملل مزایای چشمگیری دارد. علاوه بر آن، باید همچنان که نظریه‌های دیگران را «وارد» می‌کنیم، نظریه خودمان را نیز «صادر» کنیم. به عبارت دیگر می‌باید حداقل احساس و شعور «صادرات» را داشته باشیم، یعنی؛ در دیالوگ باید بر اهمیت کاربرد گفت‌وگو و صادرات گفت‌وگو آگاه باشیم (Shunqing, 2008 : 5).

تأکیدی که شان کینگ در برقراری تعادل میان واردات و صادرات فرهنگی و نظری دارد از چند نظر نیازمند تأمل است. نخست مسأله امپریالیسم پژوهشی و نظری و رابطه میان قدرت سیاسی-اقتصادی و توسعه فرهنگی با صادرات فرهنگی است. چنانکه برخی اشاره کرده‌اند ملل برتر سیاسی، اقتصادی با صادرات فرهنگی بیشتر مشخص می‌شوند؛ به نحوی که ملت‌های فروتر ناگزیر به جذب، همسویی و ماندگی به آنها هدایت می‌شوند؛ چنانکه دیالوگ کنونی نظریه ادبی غرب و شرق و حتی در آثار ادبی به‌وضوح نابرابر است. به نظر شان کینگ این نابرابری تنها به دلیل موقعیت برتر سیاسی-اقتصادی نیست و مثال‌های نقضی مانند خود چین، ژاپن و بریتانیا دارد. مثلاً چین علاوه بر آنکه قدرت اتمی است، از نظر صادرات اقتصادی هم‌اکنون رتبه نخست را داراست ولی از نظر صادرات فرهنگی و به‌ویژه نظریه ادبی در وضعیتی فروتر و نابرابر به‌سر می‌برد. بنابراین دلیل اصلی سهم برجسته نظریه‌پردازان ادبی آمریکایی، موفقیت آنها در به‌ارث‌بردن نوآوری‌ها و سنت نظریه ادبی غرب است؛ امری که در اثر استعمار و عوامل داخلی دیگر در چین و هند و غیره به تأخیر افتاده‌است و میراث باستانی‌شان شکوفا نشده‌است.

ایضاح دوجانبه را می‌توان حد تعادل دو اصطلاح افراطی «غیرستیزی» و «غیرگرایی» در گفت‌وگوهای علمی دانست؛ که تجویز آن نه تنها مبتنی بر به‌کارگیری گفت‌وگو غیر و الهام از آن برای گفت‌وگو بومی است؛ بلکه شهامت نشان دادن نظریه غیربومی در بافت بومی است. تنها در این صورت می‌توان گفت که گفت‌وگو نظری نوین بومی، برخوردار از ویژگی‌های ملیت و جهانی‌سازی است. در این مورد شان کینگ آقای وانگ گوآوی^۱ را نمونه‌ای عالی می‌داند. همچنین لی سیچوآ^۲ را به دلیل کاربست نظریه ادبی چینی «پوچی و پری»^۱ برای توضیح آثار کوندرا^۲ ستایش می‌کند (Shunqing, 2008 : 6).

1. Wang Guowei
2. Li Siqiu

۳-۴- اصل جست‌وجوی نقاط اشتراک با حفظ تمایز و مکمل‌های دوجانبه ناهمگونی

روش «مقایسه شباهت‌ها و تفاوت‌ها» از روش‌های مهم و معمول در حوزه مطالعات تطبیقی است ولی آنچه تحت عنوان اصل «جست‌وجوی نقاط مشترک با حفظ تمایز» در اینجا آمده است، با روش سنتی مقایسه‌ای از چند جهت متفاوت است. نخست اینکه روش مقایسه سنتی مونولوگ‌محور است ولی این اصل دیالوگ‌محور است. از سوی دیگر در این اصل برخلاف روش مقایسه‌ای سنتی، به جای «تفاوت» بر «تمایز» تأکید می‌شود. همچنین بخش متمم این اصل یعنی «مکمل‌های دوجانبه ناهمگونی» در پارادایم جهانی‌سازی قرار دارد، به نحوی که امکان نمایش فرهنگ جهانی با دیدگاهی فراگیر و باز را ممکن می‌سازد تا بتوان نظریه‌ای معقول‌تر از مدل کنونی ساخت. شأن‌کینگ از لیو جیمینگ^۳ نقل می‌کند که «آغاز ادبیات تطبیقی چینی و غربی جست‌وجوی اشتراکاتشان است، اما هدف واقعی کشف ارزش تمایزهاست» (Shunqing, 2008 : 37). یوان هگزینگ^۴ می‌گوید: «ادبیات، چه ادبیات چینی یا ادبیات غربی، چیزهای مشابهی دارند»، از این‌رو، اشتراکات مبنای شکل‌گیری پژوهش‌های تطبیقی است؛ که به بررسی‌های گسترده‌تری در مورد تجلی‌های ادبی متمایز ناشی از محیط، زمان، آداب و رسوم و فرهنگ ختم می‌شود (Shunqing, 2008 : 6). تأکید بر «اشتراکات» مفید معنی تمرکز بر «ملیت» و ارزش‌گذاری است؛ که براساس اصل «مکمل‌های دوجانبه» ضمن برقراری ارتباط، زمینه اخذ و یادگیری نظریه غیریومی و تلفیق و ترکیب آن را مهیا می‌کند و خلأ نظریه بومی را پوشش می‌دهد. در همین راستا شأن‌کینگ معتقدند که اساساً ادبیات تطبیقی دو کارکرد دارد: کارکرد ارتباطی برای تعامل با اشتراکات میان ادبیات‌های نامتجانس و تلفیق و آمیزش آنها؛ و کارکرد مکملی برای تشخیص تمایزها و برجسته‌کردن ملیت، فردیت و ارزش خاص هر ادبیات، به منظور دستیابی به مکمل‌های متقابل دوجانبه و کاربست آنها (Ibid : 6). همچنین وی در کتاب *مقایسه بوئیقای چینی و غربی* می‌نویسند: «علی‌رغم تفاوت‌های چشمگیر ملیتی در نظریه ادبی چینی و غربی و مغایرت و مخالفت کامل در برخی مفاهیم، زمینه‌های مشترک زیادی با هم دارند» (Ibid : 6). بنابراین مغایرت‌ها، مخالفت‌ها، تمایزها و کلاً فردیت‌های نظریه‌های نامتجانس است که شکاف نظریه ادبی جهانی را پر می‌کند.

1. Emptiness and Fullness (Xu Shi Xiang Sheng)
2. Milan Kundera
3. Liu Jieming
4. Yuan Hexiang

از آنجا که مشابهت، ادعای این‌همانی نیست، پیوسته در کنه مفهوم آن نوعی تمایز مندرج است، بنابراین توجه به مسأله تعین و تشخیص نظریه‌های ادبی نامتجانس اهمیت بسزایی دارد؛ به‌ویژه که گاه برخی در پژوهش تطبیقی بر اثر انگیزه‌های ایدئولوژیک ناسیونالیستی و گفتمانی، به مدد ساده‌سازی مدعی این‌همانی‌ها و حتی برتری و اثرگذاری بلاوجه می‌شوند. شأن‌کینگ در مورد چیستی خود «تمایز» در نظریه‌های ادبی نامتجانس بحثی نمی‌کند؛ و فقط در بخش حالت‌های دیالوگ نظریه‌های ادبی به برخی مصادیق آن از قبیل تمایز گفتمانی، رویکردی، تفسیری، مقرراتی، رده‌ای و فهرستی اشاره می‌کند. به نظر می‌رسد تمایز هر آن چیزی است که در نظریه و فرمول‌بندی آن اثر گذاشته باشد، بنابراین عنصری که در نظریه اثرگذار نباشد تمایزآفرین نیست! با توجه به ایده مرکزی این نوشتار -دیالوگ- می‌توان گفت که تمایز، انحصار صوری و کارکردی نظریه یا اجزای نظریه -با شرط تأیید دوجانبه- در حین دیالوگ است. این امتیاز برحسب تقابل و تضاد و یا احاطه و شمول در دیالوگ میان نظریه‌های نامتجانس درک می‌شود؛ بنابراین تعین و تشخیص نظریه‌های ادبی نامتجانس مبتنی بر تمایز تقابلی و یا تمایز احاطی است. استخراج، شناخت و تبارشناسی نقاط متمایز نظریه‌های ادبی نامتجانس، با توجه به عوامل محیطی، فرهنگی و تاریخی در شکل‌گیری نظریه‌ها و برهم‌کنش نظریه‌ها و بروز دگرگونی‌ها، دگردیسی‌ها و ظهور نظریه‌های دیگر امری پیچیده و دشوار است که لزوم دیالوگ میان نظریه‌های نامتجانس را تشدید می‌کند. به عنوان نمونه، شأن‌کینگ به برخی ویژگی‌های متفاوت و مشترک میان نظریه ادبی چینی «شعر هیچ تفسیر مسلم و قطعی ندارد» و «هرمنوتیک» غربی، و میان «آشنایی‌زدایی» و «چی - ژنگ»^۱ و نظریه تانگوبین^۲ و همچنین میان نظریه زبان، تصاویر، معنا در نظریه چینی و نظریه سطح متنی در نظریه غرب اشاره کرده‌است (Shunqing, 2008 : 7). گو زوژا^۳ و نیز تفاوت و هم‌افزایی میان نظریه ادبی چینی و غربی را در یک نمونه از مدل‌های زیبایی‌شناختی ایده‌آل نشان داده‌است. او پس از مقایسه نظریه پروتوتایپ غربی و نظریه تصویر چینی^۴، به این نتیجه می‌رسد که: «نظریه پروتوتایپ» غربی برای اصلاح و جبران کاستی‌های نظریه خشکی^۵ چینی کاراست درحالی‌که نظریه بلوغ و کمال^۶ چینی، می‌تواند شکاف نظریه ادبی مدرن را پر بکند.

1. qi-zheng: (Oddness/Commonness)
2. Tongbian: (Continuity and Change)
3. Gu Zuzhao
4. yi-jing or yi-xiang (Image theory)
5. yixiang
6. yi-jing

چراکه شکوفایی مدرنیسم غرب، اهمیت مدرن و امروزی «نظریه خشکی» را نشان می‌دهد. پس از تولد مکتب تصویرگرایی در غرب، شاعران از اشعار مستقیم و سطحی ناراضی بودند و امپرسیونیست ذائقه آنها را از اصالت و صحت و واقعیت‌مندی به پیروی از زیبایی‌شناسی حالت‌های هنرمندانه تلویحی تغییر داد. پژوهشگران متأخر و مدرن غربی متوجه شده‌اند که موضوعات هنری نه تنها زندگی واقعی را شامل می‌شود بلکه شامل تصاویر مبهم و تمیزندانی نیز می‌شود. اگرچه هنوز چنین درکی از علاقه «بدعتکاری فراتر از تصاویر» چینی دور است، ولی نشان می‌دهد که در سایه دیالوگ و اصول آن، احتمال پذیرش و جذب «نظریه خشکی» از سوی غرب در آینده وجود دارد (ibid: 39).

۴- نتیجه‌گیری

در کنار اصول اساسی دیالوگ نظریه‌های ادبی نامتجانس که در سطح ماکرو تحت عناوین اصل استقلال گفتمان، اصل برابری گفتمان، اصل تفسیر دوجانبه و اصل جستجوی معیارهای مشترک با حفظ تفاوت‌ها- مطرح شد، برای دیالوگ مؤثر میان نظریه‌های ادبی ناهمگن و نامتجانس اصول دیگری نیز وجود دارد، به‌عنوان مثال، «اصل پذیرش تنوع و تکثر نظریه‌های ادبی بومی و غیربومی»، «اصل مبنا و موضوع واحد دیالوگ»، «اصل اتخاذ منظر جامع، منطقی و واقع‌بینانه نسبت به اصالت نظریه‌ها»، «اصل پرهیز از سوگیری نظری»، «اصل پویایی نظریه بومی» و «اصل ذاتی بودن اشتراکات و مشابهات»، «اصل موجودیت شبه‌نظریه»، «اصل اجتناب از ترویج یک جنبه نظریه ادبی» و «اصل اصرار بر مستندات و مؤیدات متنی و ادبی و غیره در تبیین نظریه بومی» و بقیه موارد که در این مجال امکان پرداختن به آنها میسر نیست.

در نتیجه، چنانکه روند تعاملات ادبی و فرهنگی نشان می‌دهد، مسلماً قرن بیست‌ویکم، قرن دیالوگ فرهنگ‌های مختلف با یکدیگر است و هم‌نوا با توسعه فرهنگ جهانی، می‌باید برای ایجاد گفتمان، استراتژی‌های خودمان را تنظیم کنیم و ضمن جهانی‌سازی گفتمان نظریه ادبی خودمان، نظریه‌های ادبی دیگر را جذب کنیم. فقط به این طریق می‌توان از «زبان‌پریشی» بومی و مونولوگ نظریه ادبی غرب خارج شد و نظام نظریه ادبی خود را بازسازی کرد. آنچه در نوشتار بالا آمده‌است، مقدمه و مبانی نظری چنین حضوری در عرصه دیالوگ نظریه ادبی است.

پی‌نوشت

۱- از جمله نوشتار صیادکوه (۱۳۸۵) «جایگاه رعایت مقتضای حال و مخاطب در نظریه‌های ادبی سنتی و نوین»؛ و مقاله رضوانی (۱۳۹۰) با عنوان «دو سوء تفاهم در بحث نظریه‌های ادبی»؛ و پژوهش انوشیروانی (۱۳۹۰) با عنوان «ضرورت آشنایی با نظریه‌های ادبیات تطبیقی در ایران»؛ و تحقیق ذکاوت (۱۳۹۱) با عنوان «تبیین چالش‌ها و ظرفیت‌های رابطه نقد و نظریه ادبی و ادبیات تطبیقی»؛ و پایان‌نامه کارشناسی ارشد رحیمی (۱۳۹۱) با عنوان «نقش نظریه‌های ادبی در خلق آثار ادبی، با توجه به اندیشه‌ها و سروده‌های یدالله رؤیایی»؛ و مقاله امن‌خانی و علی‌مددی (۱۳۹۱) با عنوان «درد یا درمان؛ آسیب‌شناسی کاربرد نظریه‌های ادبی در تحقیقات معاصر»؛ و تحقیق محمدی کله‌سر (۱۳۹۲) با عنوان «گزینش متن و روش‌شناسی مطالعات ادبی»؛ و پژوهش محمدی (۱۳۹۲) با عنوان «پیوند میان حافظ ایرانی و آموزه‌های غربی نقد جدید»؛ و مقاله جلیلی تقویان (۱۳۹۲) «صورت‌گرایی و تاریخ جهان‌نگشای جوینی»؛ و مقاله امن‌خانی و علی‌مددی (۱۳۹۴) با عنوان «منطق‌الطیر عطار: چندصدایی یا هم‌صدایی؛ نگاهی به تقدیر تراژیک نظریه‌های ادبی در ایران: مطالعه موردی منطق مکالمه باختین»؛ و پژوهش امن‌خانی (۱۳۹۵) با عنوان «نقد نظریه‌زدگی: کاربرست نادرست نظریه‌ها با تأکید بر مقالات مربوط به آراء باختین»؛ و تحقیق امن‌خانی (۱۳۹۵) با عنوان «نگاهی انتقادی به پژوهش‌های شالوده‌شکنانه در ایران»؛ و سخن سردبیر دکتر فتوحی (۱۳۹۵) با عنوان «متون کهن فارسی و نظریه ادبی مدرن»؛ و مقاله امن‌خانی (۱۳۹۶) با عنوان «اقتدار نظریه در پژوهش‌های ادبی معاصر؛ نگاهی آسیب‌شناختی به نسبت متن و نظریه در پژوهش‌های نظریه‌محور»؛ و پژوهش قاسمی‌پور (۱۳۹۶) با عنوان «آسیب‌شناسی و نارسایی‌های درس‌نامه‌های نقد ادبی»؛ و مقاله عمارتی‌مقدم (۱۳۹۶) با عنوان «آسیب‌شناسی کاربرد نظریه‌های مدرن در تدوین درس‌نامه‌های بلاغی»؛ و پژوهش عمارتی‌مقدم (۱۳۹۶) با عنوان «از اپوخته تا نوآوری‌های شاعرانه: آسیب‌شناسی کاربرست روش پدیدارشناختی در پژوهش‌های ادبی حوزه فارسی»؛ و مقاله امن‌خانی (۱۳۹۷) «ما و ناگزیری‌مان از کاربرست نظریه‌های ادبی؛ نگاهی انتقادی به کتاب سنت تصحیح متن در ایران پس از اسلام و کاستی‌های روش‌شناسانه آن»؛ و پژوهش محمدی کله‌سر (۱۳۹۷) با عنوان «نقد کاربرد نظریه ادبی در مقالات پژوهشی؛ با تأکید بر روایت‌شناسی ساختارگرا»؛ و مقاله طاهری (۱۳۹۷) با عنوان «جستجوی امر ناموجود؛ مقدمه‌ای بر دلایل فقدان نظریه و نظام نقد ادبی در ایران» که اغلب همه رویکرد نقد دارند و به مسأله کاربرست نظریه‌های غربی در متون فارسی تمرکز کرده‌اند.

۲- چینی ماندارین ((理論 (zh), 理论 (zh) (lǐ lùn)), (理論 (zh), 学說 (zh) (xuéshuō)), (學說 (zh), 学說 (zh)), هندی (理論 (ja)), (elmélet (hu)), مجارستانی (सिद्धांत (hi) m (siddhānt)), (kenning), ژاپنی (理論 (ja)), (iron), 학설 (ko)), کره‌ای (이론 (ko), 学說 (ja)), (gakusetsu) かくせつ, (ron), 学說 (ja))

(North Korea) (riiron) (리론) (hakseol), مائوری (ariā), مغولی (onol) (онол), تاگالوک (huna), ویتنامی (lý thuyết (vi), lý luận (vi), học thuyết (vi)).
 ۳- آذربایجانی (nəzəriyyə, teoriya), پشتو (nazaryá) (ps) f, تیوری (tyori) (ps) f, تاجیکی (nazariya) (teoriya) (nazariya) (teoriya), تایلندی (th) (trit-sà-dii) (theory), ترکی (kuram (tr), nazariye (tr) (obsolect), teori (tr)), اردو (nazariya) (f), اویغوری (nezariye) (nezeriye) و ازبکی (nazariya (uz), teoriya (uz)).

منابع

- افلاطون، ۱۳۸۰. دوره آثار افلاطون، ترجمه م.ح. لطفی. ج ۲ و ۳. تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- شایگان، د. ۱۳۸۱. افسون‌زدگی جدید: هویت چهل‌تکه و سیار، ترجمه ف. ولیانی، تهران: فرزانه.
- مک‌لین، ا. ۱۳۸۷. فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد، ترجمه ح. احمدی. تهران: میزان.
- Barnard, I. 2010. "The Difficulties of Teaching Non-Western Literature in the United States". *Radical Teacher*, (87): 44-54.
- Botan, C. 1992. "International public relations: Critique and reformulation". *Public Relations Review*, 18(2): 149-159.
- Cai, Z.q. 2002. *Configurations of Comparative Poetics: Three Perspectives on Western and Chinese Literary Criticism*, Honolulu: University of Hawaii Press.
- Cestre, C. 1918. "A French Method of Teaching Literary Criticism". *The English Journal*, Vol. 7(6): 355-363.
- Gershom Myers, D. 1994. "On the Teaching of Literary Theory". *Philosophy and Literature*, Johns Hopkins University Press: Vol 18(2): 326-336.
- Gorzka, G. and Piotrowski, E. 2016. *Knowledge Transfer between Germany and Russia: Drivers, Instruments and Impact*, Kassel: Kassel university press.
- Grunig, J. E., Hunt, T. 1984. *Managing public relations*, Fort Worth. TX: Holt, Rinehart and Winston.
- Gu, Z. 2002. "The Four Basic Fusion Patterns of Chinese and Western Literary theory". *Literature Criticism*, vol. 3: 31-47.
- Howlett, R. J. 2010. *Innovation through Knowledge Transfer*, Springer.
- Jieming, L. 1993. *The Methodology of Comparative Literature*, Tianjing: Tianjing People's Press.
- Kent, M. L. & Taylor, M. 2002. "Toward a dialogic theory of public relations". *Public Relations Review*, 28(1): 21-37.
- Liu, J. J. Y. 1977. "Toward a Synthesis of Chinese and Western Theories of Literature". *Journal of Chinese Philosophy*, (4): 1-24.

- Mattisson, J. 2012. "Literary Theory in the Postgraduate Classroom: its role and challenges". *Lärarlärdom. Högskolepedagogisk Konferens i Kristianstad 2011. Report 2012: 1*. Kristianstad University Press: 4-9.
- Miner, E. 1990. *Comparative Poetics: An Intercultural Essay on Theories of Literature*, Princeton, New Jersey: Princeton University Press.
- Mirzababazadeh, B. F. & Ghasemi, P. & Anushiravani, A. 2015. "Comparative Poetics Today: Not Global without the Middle East". *SOCRATES*, 3(2): 30-47.
- Panda, H. 2000. "Literary Ontology in India and the West: A Study in Comparative Poetics". In *Comparative Literature: Essays in Honor of Professor M.Q. Kha*, Edited by B. Kumar Das. Atlantic Publishers And Distributors: 17-34.
- Payandeh, H. 2009. "Teaching Literary Criticism to Iranian University Students: Some Cultural Obstacles". *The Journal of Teaching Language Skills (JTLS) of Shiraz University*, (Previously Journal of Social Sciences & Humanities). Vol. 1(1). 58/4: 39-48.
- Said, E. 1983. "Traveling theory". In *The world, the text, and the critic*, E. Said (Ed.). Cambridge: Harvard University Press: 226-247.
- Shunqing, C. 1995. *A study on the basic theory characteristics and methodology system of Chinese School in Comparative literature*, Publisher (unknown).
- _____. 2008. "The discourse of literary theory and the dialogue between Western and Chinese literary theories". *Journal of Multicultural Discourses*, (3): 1-15.
- _____. 2014. *The Variation Theory of Comparative Literature*, New York: Springer-Verlag Berlin Heidelberg.
- Shunqing, C. & Yu, Z. 2003a. "The Principles and Ways of the Dialogues between Chinese- Western Literary Theories". *Comparative Literature: East & West*, 5(1): 84-106.
- _____. 2003b. "Constructing the Chinese Discourse of Literary theory in Dialogue: its Basic Principles and Methods". *Social Science Study*, vol 4: 112-121.
- Sun, Sh. 2001. "From the Monologue of Western Literary Theory to the Dialogue between Chinese Literary Theory and Western Literary Theory". *Literature Review* 1: 71-78.
- Wang, N. 2014. "Earl Miner: Comparative Poetics and the Construction of World Poetics". *Neohelicon*, (41):415-426.
- Womack, P. 2011. *Dialogue (The New Critical Idiom)*, London: Routledge.
- Yue, D. 2016. *China and the West at the Crossroads: Essays on Comparative Literature and Culture*, Singapore: Springer Singapore.
- Zappen, J. P. 2004. *The Rebirth of Dialogue: Bakhtin, Socrates, and the Rhetorical Tradition*, Albany: State University of New York Press.